

کسان دیگری کلمه‌ها یا جمله‌هایی را که ما می‌نگاریم و با فرهنگها راست در نمی‌آید بزبان می‌آورند و این‌ها را لغزشی از ما می‌شمارند. در این چند سال اینان دریافته‌اند که ما امروز با گاهیها و دانشهایی دسترس داریم که فرهنگ‌نویسان نداشته‌اند و اگر يك کلمه یا جمله‌ای از ما بانگارشهای فرهنگ‌ها نمی‌سازد باید آنها را نادرست دانست نه نگارشهای ما را.

آنچه در پایان باید گفت اینست: کسیکه دوسه بار برگفته‌ها یا نگارش‌های یکی خرده گرفت و پاسخ شنید و دانست که لغزش از سوی خود او بوده باید بخود آید و بآنکس دلگرمی پیدا کند و دیگر در پی خرده‌گیری نباشد این معنی آدمیگری و راستی پرستی است. ولی این خرده‌گیران از روزیکه ما بنگارش پیمان آغاز کرده‌ایم همواره زبانشان بخرده‌گیری باز است و همیشه نیز لغزش از سوی ایشان بوده و پاسخ از ما شنیده‌اند با اینهمه بخود نمی‌آیند و این نمی‌کنند که نگارشهای ما را با دیده بدبینی نخوانند اینست می‌گوییم: این بیچارگان بیماراند، بیمارانی که دردشان چاره نمی‌پذیرد.

### یادداشتها:

در میان گفتارهای سال پنجم پیمان کمابیش درباره زبان نیز گفتگو به میان آمده که آنها را نیز یادداشت می‌کنیم:

«... ما پیراستن زبان فارسی و درستی آنرا خواهیم و این را یکی از کارهای خود می‌شماریم و در این باره همیشه گفتار خواهیم نگاشت. کسانی باین زمینه ارج نمی‌گذارند و از اینکه ما بآن می‌پردازیم در شگفت می‌شوند و گاهی نیز خرده می‌گیرند. ولی ما بزبان ارج می‌گذاریم و یکی از پیشرفتهای توده را پیراستگی زبان می‌شماریم...»

گفتارهایی که درباره زبان می‌نگاریم و «گونه‌های کار» را می‌شماریم اینها را ما از خود زبان بدست آورده‌ایم و چیز نازه‌ای نیست. ولی نباید

فراموش کرد که از آغاز مشروطه و از پیش از آن چندین کسی که دستور برای فارسی نوشته‌اند و در دبستانها درس خوانده می‌شود در هیچ يك از آنها یادی از اینها نیست، و ما که اینها را پیدا کرده‌ایم راهش اینست که دیگران نگارش-های ما را بدان‌سان که هست بردارند و در دستورها بنگارند. ولی اگر جلور انگیریم خواهید دید چه دستهایی در آنها می‌برند و برای آنکه نام پیمان در میان نباشد آنها را زیرورو می‌گردانند و یکچیز در همی پدید می‌آورند.

این نادانیهاست که می‌خواهیم جلوگیری شود. این سرمستان باده نادانی خود نمی‌دانند بچه کار بس زشتی برخاسته‌اند و چه زیان بزرگی بتوده خود می‌رسانند، و از این جوش و جنبشهایی که می‌نمایند بیش از آن نمی‌خواهند که خود را نمایند و نامی در آورند و یا نانی خورند، و در راه این خواستهای بی-ارج همه چیز را لگدمال می‌کنند!.....»

«... در دهسال پیش هنگامیکه ما از پیراستن زبان فارسی و درست گردانیدن آن سخن میراندیم کمتر کسی بما یاری مینمود. دیگران یا در ایستادگی و کار-شکنی می‌آمدند و یا چون خودشان پیشگام نشده بودند بیگانگی نشان می‌دادند و سپس که کوشش بنتیجه رسیده و اکنون گامهایی در آن راه برداشته می‌شود بیشتر کسان بر آنند که هر چه می‌کنند خود کنند و هر یکی بیش از همه بخود نمایی می‌کوشد، و در نتیجه همین است که راههایی را که ما می‌نماییم همه می‌خواهند برنگ دیگری اندازند و چنان کنند که گفته نشود از پیمان برداشته شده.

به بینید کار بچه سختی است. زبانی ناتوان و درمانده که باید هر چه زود درستش گردانید، ولی هر دستوری که می‌دهیم پس از دیری می‌بینیم رنگهای گوناگون بخود گرفته و با رویه‌های نادرستی بکار می‌رود و بجای آنکه سودمند

---

۱- گفتار در سال پنجم پیمان: ۲۶ و ۲۹ (در گفتار «سال پنجم پیمان» سخن بر سر گفتار-هایست که در آن سال نوشته خواستی شد و چون زمینه‌هایی ر بدست داده از زبان نیز یاد شده است گ. آ.

افتد زیان از آن برمی خیزد. کدام کس است که بچنین نامردیهایی تاب آورد  
و نومیدانه از میدان در نرود؟!... آخر ای درماندگان چه می خواهید و در پی  
چه هستید؟!... آخر با همه چیز هم بازی می کنند؟!... آخر همه چیز را دستاویز  
خود فروشی می گیرند؟!... يك کس در یگراهی یا باید پیش افتد و رنج برد و  
بدیگران راه نماید و یا چون کسی پیش افتاد و رنج کشید مردانه بهمراهی  
برخیزد و یاری دریغ نگوید. این رفتاریکه شما پیش گرفته اید چیز است که ما  
نمی دانیم چه نامی بآن دهیم و با چه زبانی بنکوهش پردازیم. آخر چشده که  
پیروی از دانش بشمار برمی خورد و آن را کمی خود می پندارید ولی چنین ننگین  
کاری را کمی خویش نمی شمارید؟! بیش از این دنبال نمی کنم و بیش از این  
نمی نویسم!...

«... کسانی با ما هم آوردی می نمایند که زبان مادرزادی خود را نمی دانند  
و بنوشتن يك صفحه با فارسی درست توانا نمی باشند و به پروراندن سخنی  
و روشن گرداندن زمینه ای شایستگی نمی دارند، و راه دلیل آوردن را نمی-  
شناسند و با اینحال یکزبان تلخی را نیز بکار می برند!...»

- 
- ۱- پیمان سال ۵: ۴۴۹ - ۴۵۰
  - ۲- سال ۵: ۴۹۳ گفتار دین و دانش از گفتار در پاسخ حقیقتگو که سپس برویه کتاب  
هم پراکنده شده است گ.آ.

## گفتارهای زبان سال ششم پیمان

سال ششم پیمان از فروردین ماه ۱۳۱۹ آغاز می‌گردد و با سفند همانسال پایان می‌یابد. این دوره پیمان رویهم ۷۲۰ صفحه دارد. ولی گفتارهای زبان در اینسال زیاد نیست و کمتر از سال‌های گذشته می‌باشد با اینهمه بسیاری از کلمه‌هایی که مورد نیاز بوده بگفتگو گذاشته شده که آنها را در جای خود آورده‌ایم.



## در پیرامون زبان

-۱-

یکی از نادرستیها که در زبان فارسی پیدا شده اینست که بسیاری از پایه (قاعده) های آن بهم خورده ورشته زبان از هم گسیخته و می باید آنها را بجای خود گردانید تا زبان درست گردد و بتواند کار خود انجام دهد. ما در این باره گامهایی برداشته ایم و اینک گام دیگری بر میداریم.

ما از هر ریشه سه گونه کننده (اسم فاعل) توانیم آورد. مثلا از گفتن گوینده و گویا و گویان، و از پویدن پوینده و پویا و پویان، و از رفتن رونده و روا و روان توانیم آورد، و اینها هر یکی معنای دیگری دارد و در جای دیگری بکار رود بدینسان:

۱ - در جاییکه نگاهمان بیک کار ویژه و شناخته است گوینده و پوینده و مانند اینها را آوریم. مثلا سخنی شنیده ایم و می گوئیم: گوینده این سخن که بوده؟.. آواز در را می شنویم و می گوئیم: بیندزننده در کیست؟.. نامه ای بیک دیه نوشته ایم و می پرسیم: برنده این که خواهد بود؟..

۱ - کننده در فارسی بهمه سه زمان گذشته و اکنون و آینده می آید و اینست ما نیز از هر سه زمان مثال یاد کرده ایم.

۲- درجاییکه نگاهمان بیک کار ویژه و شناخته نیست و میخواهیم توانایی کسی یا همیشگی کار را بفهمانیم گویا و پویا و مانند اینها را آوریم. مثلاً می-گوییم: آدمی زبان گویا و گوش شنوا دارد و بنوشتن تواناست. این گونه چون بکلمه دیگری پیوندد الف از آخرش افتد و سبک گردد. مثلاً گفته شود: راهرو و سخنگوی و نمک شناس و ناتوان و دیرشنو و مفتخور و نیکخواه و مانند اینها.

۳- در جاییکه میخواهیم رویدادن کار را در همانزمان (همانزمانیکه گفتگو از آنست) بفهمانیم گویان و پویان و مانند اینها را آوریم. مثلاً گوییم: شتابان آمدند. افتان و خیزان راه پیمودند. با چشم گریان و دل سوزان گوش میدادند.

می بینید سه گونه است و هر گونه معنای دیگری را می فهماند و در جای دیگری بکار می رود، و چون این معنی ها دانسته باشد و هر گونه ای جز در جای خود بکار رود زبان نیرو گیرد و تواند کار خود را انجام دهد. ولی اکنون این پایه بهم خورده که کمتر کسی اینها را میداند و کمتر کسی جدایی میانه آن گونه و اینگونه میگذارد و همین بس که در دستورهایی که نوشته اند هیچ یادی از این پایه نکرده اند و پیدا است که نمیدانسته اند. در زبانها نیز صد نابسامانی در پیرامون این گونه ها پدیدار است و ما اینک نمونه هایی را از آن در اینجا یاد می کنیم:

۱- رهنده - رها - رهان: از این تنها گونه دوم را بکار می برند و گونه یکم و سوم فراموش شده از میان رفته.

۲- بیننده - بینا - بینان: از اینگونه سوم پاک فراموش شده و بکار نمی رود.

۳- شتابنده - شتابا - شتابان: از این تنها گونه سوم را بکار می برند و دو گونه دیگر فراموش شده.

۴- جنبنده - جنبا - جنبان: از این گونه دوم فراموش شده و بغلط گونه سوم را بجای آن آورند (مثلا می گویند منارجنبان).

۵- رسنده - وسا - رسان: گونه یکم را کنار نهاده اند و بجای آن بغلط «رسیده» می آورند و گونه سوم را نیز نمی شناسند.

۶- خواننده - خوانا - خوانان: گونه دوم را درمعنی «خوانده شده» می آورند، (مثلا گویند این نوشته خواناست) و گونه سوم را بیکبار فراموش کرده اند.

۷- نگرنده - نگرا - نگران: گونه دوم را هیچ نمی شناسند و گونه سوم را که بکار می برند از معنای خود بیرون کرده بجای بیمناک می آورند (مثلا می گویند: فلان از سفر بازنگشته نگرانم. درجاییکه باید گویند بیمناکم یا گویند دل ناآسوده ام).

۸- رونده - روا - روان: گونه دوم را که می آورند از معنای خود بیرون برده اند و آنرا بجای سزا (جایز) می آورند که غلط است. گونه سوم را نیز از جای خود بیرون برده اند و بیشتر در جای گونه دوم می آورند.

۹- غونده - غرا - غران: اینها از «غریدن» است. گونه یکم فراموش شده. گونه دوم را که می آورند بغلط با زبرغین خوانند. (مثلا گویند آواز غرا یا سلام غرا) و باشد معنایش هم ندانند و بسیاری آنرا کلمه عربی شناسند. گونه سوم را هم بدانسان با زبرغین آورند (مثلا می گویند شیر غران) و باشد که آنرا يك کلمه جداگانه شمارند.

۱۰- ارزنده - ارزا - ارزان: گونه دوم را فراموش کرده اند. گونه سوم را بیشتر بغلط در جای گونه دوم بکار می برند و بغلط بمعنای سبک بها

---

۱- یکی دیگر از بهم خورد گیهای زبان آنست که در بسیار جا بجای کننده (اسم فاعل) کرده شده (اسم مفعول) می آورند مثلا گویند: مرده رسیده خشکیده و بسیار مانند اینها و ما از این در جای دیگر سخن خواهیم راند.



باین ده مثل بس می‌کنیم. از اینجا میتوان دانست که بیکبار رشته این سه گونه از هم گسیخته است و کمتریکی از آنها درجا و معنی خود بکار می‌رود. این نمونه از نابسامانی زبان می‌باشد و بک زبان بدینسان چکار تواند کرد؟!.. این درسایه سامانست که بک زبان کار خود را انجام کند و چون سامانش بهم خورد ناچار از کار بازماند و ناتوان گردد. زبان از این باره مانند لشگر است اینکه يك لشگر کار بزرگی را انجام دهد درسایه سامان او باشد ولی چون نابسامان بود و سپاهیان از جاهای خود بیرون رفتند از آنان هیچ کاری بر نیاید. کنون شما آن را ببینید که گروهی نادان از داشتن چنین زبان بیمار و ناتوان بخود می‌بالیدند و ما که می‌گفتیم زبان بیمار است و باید بچاره کوشید با ما دشمنی مینمودند. نیز آنرا ببینید که همانان میخواهند زبان را درست گردانند. باری ما این پایه را از امسال روان خواهیم گردانید و در نوشته‌های خود گونه‌های سه‌گانه را هر یکی را درجا و معنی خود بکار خواهیم برد و این را می‌نویسیم تا خوانندگان آگاه باشند.

چنانکه دیدیم نابسامانی از دو راه است: یکی اینکه گاهی این گونه را در جای آن بکار می‌برند مثلا می‌گویند: من توانای اینکار نیستم که غلط است و باید گفت: من تواننده این کار نیستم. زیرا نگاه بیک کار شناخته است. دیگری آنکه گاهی معنی ریشه را بدیده نمی‌گیرند مثلا می‌گویند فلان: از سفر باز نگشته نگرانم، در جایکه باید گویند بیمناکم، و نگران را که از نگریدنست در این معنی نیاورند. یا می‌گویند: روی زیبا، در حالیکه زیبا از زبیدن است و آن بمعنای شایستن و سازگار آمدن می‌باشد. می‌گوییم: این رفتار

۱- چون بهای يك چیز را با ارزش آن بسنجیم سه حال پیدا شود: یکی اینکه بها گرانتتر باشد که آنرا گران می‌نامند و درست است. دیگری آنکه بها سبکتر باشد که باید آنرا سبک یا سبک بها نامید و اکنون بغلط ارزان گویند. سومی اینکه بها به اندازه ارزش باشد که باید آنرا ارزان نامید ولی امروز هیچ نامی نمی‌دارد.

زیبنده شما نیست . در روی، زیبیدن و نازیبیدن درست نیاید . آنان زیبا را بمعنی خوب و قشنگ می آورند و از معنی ریشه آن چشم می پوشند. از این رشته بسیار است و این خود جستاریست که در بسیاری از کلمه ها معنی ریشه فراموش گردیده و ما از این جداگانه در جای دیگری سخن خواهیم راند.

از آن رشته نخست غلطها باید شمرد نامهای چرنده و پرنده و درنده و گزنده و خرنده که بجانوران می گویند. بجای آنها باید چرا و پرا و درا و گزا و خزا آورد. زیرا این کارها در جانوران برای یکبار و دو بار نیست و چریدن و پریدن شناخته ای را نمی خواهند.

اینها که ما در باره زبان می نویسیم باید بهمینسان بماند و در دستورها جای گیرد و اگر کسانی چیزهای دیگری در همین باره باندیشه شان می رسد و یا ایرادی می اندیشند بنویسند که اگر ما بر است داشتیم بآن هم در میان این گفته ها جا دهیم و اگر بر است شناختیم پاسخ نویسیم. بسیاری هستند که اینها را هیچ نیندیشیده اند و هیچ نمیدانند. ولی چون در پیمان میخوانند بهوس افتاده آهنگ آن می کنند که ایشان نیز چیزهایی نویسند و هر یکی بنام خود بیرون دهند و اینست نوشته های ما را زیر و رو گردانیده و دست در آنها برده یک چیزهایی پدید می آورند. بارها گفته ایم این کار بسیار زشت است. آنکسان از مردمی بسیار دورند. چنین کاری راه هر پیشرفت را از میان برد و هر کوشش را بی نتیجه گرداند. اینها همه از خوی پلید خودخواهی و جدا سربست که مابارها از آن نکوهش نوشته ایم و باز خواهیم نوشت.

- ۲ -

چنانکه خوانندگان میدانند پیمان از روزی که پیدا شده به زبان فارسی

دل بستگی نشان داده و در پیرامون درست گردانیدن و پیراستن آن کوششهای پیاپی کرده. همیشه در این باره پرسشها شده و هواخواهان مهنامه این دل بستگی و کوشش ما را بزبان چندان ارجدار که پیمان بآن پردازد نشناخته و زبان بخرده گیری باز کرده اند. ولی ما ناگزیر از چنان کاری بوده ایم. زیرا ما برای پیش بردن کار خود بزبان نیاز بسیار داشتیم و میداریم و چون زبان آلوده بیماری که می بود خواست ما را انجام نتوانستی داد چاره نداشتیم جز آنکه خود به پیراستن زبان برخیزیم و در میان کوششهای خود گام بگام در آن راه نیز پیش برویم، و خوشنودیم ما همینکه باین کار برخاستیم آرزوی درست گردانیدن زبان که از سالهای بسیار پیش در دلها پدید آمده بود نیرو گرفت و رویه يك جنبشی پیدا کرد و نتیجه آن شد که تکانی بمردم داد.

این پیش آمد بسود ما بود. زیرا زبان پیمان را از بیگانگی بیرون آورد و جلوزبان در ازیهایی را که از این راه میشد گرفت. ولی باید گفت نتیجه ای که خواسته میشد بدست نیامد. زیرا کسانی که با پیمان گزار دند خواستی را که بود در نیافتند و آنگاه راه را نشناختند. انبوهی چنین پنداشته اند که عیب زبان فارسی تنها آمیخته بودن کلمه های بیگانه است و اینست در کوشش بچاره عیبها هم تنها باین بس میکنند که کلمه های عربی یا اروپایی را برداشته بجای آن يك کلمه ای از فرهنگها پیدا کرده و بنام آنکه فارسی است بکار برند. در جاییکه عیب زبان تنها آن نبود و آشفته گیهای دیگری در آن پیدا شده بود و این بود در چاره کردن هم بایستی تنها به بیرون کردن کلمه های بیگانه بس نشود و با شفته گیهای دیگر نیز پرداخته و بچاره آنها کوشیده شود. برای آنکه خواستمان از این سخن روشن گردد يك مثلی بس میکنیم :

اینکه ما می گفتیم (و کنونهم میگوییم) باید از کلمه های بیگانه پرهیز جست و آنها را بکار نبرد این پرهیز کردن از روی دشمنی با آن کلمه ها یا از راه يك هوسی نبود بلکه يك چیزهایی ما را باین سخن و امیداشت و نتیجه هایی را از آن کار در پیش چشم می داشتیم. یکی از انگیزه های این سخن آنست که ما چون يك کلمه بیگانه را بیاوریم در

پدید آوردن کلمه‌های دیگر از آن دچار دشواری خواهیم گردید. ولی در کلمه خودی آن دشواریها نیست.

مثلا کلمه «فرهیدن» را که بجای «وحی» عربی می‌آوریم نه برای آنست که با آن کلمه عربی کینه در میانست بلکه از اینرو است که ما توانیم از «فرهیدن» کلمه‌های بسیار دیگری همچون «فرهش» و «فرهنده» و «فرهیده» و «بفرهید» و بسیار مانند اینها را بیاوریم ولی از «وحی» اینها نشدنیست.

يك انگیزه دیگر اینست که نامهایی که از خود زبان درست شود مردم معنای آنرا نیز فهمند و آنگاه آنرا درست بزبان رانند. مثلا ما چون نام آن افزار را دوربین گزارده‌ایم هر شنونده معنی آنرا فهمیده و داند که دوربین چیست و نیاز به پرسش پیدا نکند ولی اگر آنرا «نظاره» بنامیم مردم معنایش را نفهمند و آنگاه کلمه را بغلط روان کنند.

انگیزه‌های دیگر نیز هست ولی بهمینها بس می‌کنیم و خواستمان اینست که ما اگر بیرون کردن کلمه‌های بیگانه را می‌خواستیم از روی این اندیشه‌ها و مانند اینها بود. ولی کسانی که امروز بمیان افتاده‌اند بیکبار از اینها نا آگاهند و بهمین بس میکنند که این را برداشته و آنرا بگزارند. مثلا کسانی که بجای «کلمه» عربی «واژه» را که از برهان قاطع برداشته‌اند بکار می‌برند شما پرسید چسودی از آن می‌خواهند؟! ... آیا چه جدایی میانه کلمه و واژه می‌پندارند؟! از آنسوی اگر راستی را بخواهیم «واژه» هم فارسی نیست. زیرا گذشته از آنکه در هیچ جا بکار نرفته و کسی از آن آگاه نبوده و تنها در فرهنگها دیده میشود چنانکه از برهان قاطع پیداست کلمه آرامی است و از شمار «هزوارش» میباشد. نویسنده برهان قاطع که هزوارشهای پهلوی را در هندوستان از موبدان زردشتی شنیده بوده در فرهنگ خود می‌آورد و اینهم از آنهاست. هر چه هست شما جدایی میانه «کلمه» و «واژه» نتوانید یافت و از این عوض کردن سودی در دست نخواهد بود جز اینکه واژه چون تازه است تا دیری مردم آنرا نخواهند فهمید.

ببینید کسانی که بدست کردن زبان برخواسته‌اند از درست کردن، تنها عوض گردانیدن کلمه‌ها را می‌شناسند و در آنهم بدینسان ناآگاهی از خودنشان می‌دهند. چه رسد بآنکه از آشفته‌گیهای دیگر زبان که بسیار بزرگتر و شناختنش بسیار سخت‌تر است آگاه باشند.

از اینرو ما ناگزیر بودیم باین کوششها امید نبسته ورشته کوششهای خود را در این باره از دست ندهیم و چنانکه خوانندگان آگاهند در این کوششها تنها بعوض گردانیدن کلمه‌ها بس نکردیم وقاعده‌هایی یکی پس از دیگری گزارده و پیشرفت دادیم. بهترین نمونه داستان گونه‌های سیزده گانه گذشته و چهار گانه اکنون است که بیکبار از میان رفته بود و ما گذشته از آنکه معنیهای آنها را باز نمودیم و روشن گردانیدیم در نوشته‌های خود همه آنها را بکار بردیم. و آنگاه در دیگری برای جدایی گزاردن در میان کلمه‌های نزدیک بهم باز کرده و یکرشته از آنها را روشن گردانیدیم.

یگانه راه درست گردانیدن زبان اینست و بس و از کوششهای هوسبازانه دیگران جز بهم خوردن زبان نتیجه دیگری بدست نخواهد آمد. و چنانکه خوانندگان میدانند ما امسال هم آنرشته را دنبال کرده بر آن بودیم گامهای دیگر در این راه برداریم. ولی چیزهایی ما را باین وامیدارد که کنونرا رشته آن کوشش را رها کنیم، و امسال دیگر به پیشرفتی در راه زبان برنخیزیم.

یکی از آن انگیزه‌ها اینست که زبان مهنامه که تا باینجا رسیده بسیاری یکسال بهمین حال بایستد و برای خوانندگان فهمیدن آن سخت نباشد. بویژه که بسیاری از ایشان تازه با پیمان آشنا شده‌اند و فهمیدن زبان کنونی بآسان سخت است چه رسد بآنکه گامهای دیگری بسوی پیش برداشته شود.

دیگری اینکه هر چیز تازه‌ای که پیش آید هوسبازان و خودنمایان آنرا میدانی برای خود گیرند و تا دیر زمانی جلو گیری از ایشان دشوار است ولی چون زمانی بگذرد و هوسها فرو نشیند خودرها کرده پی کارهای دیگری روند. داستان زبان

نیز کنون میداننی برای هوسبازیها و خودنماییها شده و ما می بینیم از کوششهایی که در اینراه می کنیم بیش از همه آن هوسمندان سودمی جویند و نوشته های ما را سرمایه گرفته بادت برد هاییکه خائنانه می نمایند رنگ دیگری بآنها داده و کار خود را پیش می برند و اینکار از هر باره ناستوده است و آنچه ما را رنجیده میگرداند آنست که با هوسبازیهای خود اندیشه هارا آشفته گردانیده و رنجهای ما را هدر میسازند. از اینرو هم بهتر می دانیم که دیگر این رشته را دنبال نکنیم تا اینان آنچه کردنی هستند بکنند و هوسهای خود را فرو نشانند و بالغزشهای بسیاری که ناگزیر دچار خواهند بود جایگاه خود را ب مردم نشان دهند و آنزمان خواهد بود که ما خواهیم توانست دوباره این رشته را دنبال کنیم و با گزاردن قاعده های استواری نتیجه ای را که می خواهیم بدست آوریم و برای آنکه خوانندگان از چگونگی آگاه باشند این را در اینجا می نویسم.<sup>۱</sup>

## پیشنهاد و درخواست

کلمه «حس» که در فارسی بکار میبرند بچند معنی می آید. از جمله بدو معنی می آید که اگر چه نزدیک بهم است یکی نیست و ما باید آنها را جدا گیریم و برای هر کدام نام دیگری آوریم. برای روشنی سخن مثلهای پایین را یاد میکنیم:

شما يك جانور سهمگین را می بینید و از آن می ترسید، سخن درشتی را از کسی میشنوید خشمناك میگردید، خوراك خوشمزه ای را میخورید و لذت از آن می برید و همچنین مانند اینها.

در این مثلها هم دیدن و شنیدن و چشیدن را حس می خوانند (حواس پنجگانه)

وهم خشم و ترس و لذت را، در حالیکه دو رشته از هم جداست و میتوان گفت اینها نتیجه آنهاست و بهر حال ما در گفتگو از نیروهای روانی ناچاریم اینها را از هم جداگیریم و برای هر رشته نام دیگری داریم، و چون برای رشته نخست (دیدن و شنیدن و چشیدن و مانند اینها) کلمه «دریافت» را میداریم و می آوریم می باید برای رشته دوم ( که ترس و خشم ورنجش و خشنودی و شور و اندوه و شادی و دوستی و دشمنی و شرم و امید و نومیدی و مانند اینها باشد ) نام دیگری از فارسی پیدا کنیم و اینست میخواستیم خوانندگان در این باره از آگاهی و اندیشه خود بما یآوری کنند و کلمه ای را که می شناسند و بجا می دانند بنویسند و این گذشته از آنکه يك ياوري بکار پیمانست خود يك یادگاری در زبان فارسی گزاردن میباشد و ما بنام سپاسگزاری بکسیکه درست ترین یا بجاترین کلمه را پیشنهاد کند و پیشنهاد او پذیرفته شود دو بخش از تاریخ هجده ساله را ارمغان خواهیم کرد.

اگر از این پیشنهاد نتیجه درستی بدست آمد خواهیم توانست برای پیدا کردن بسیاری از کلمه ها همین رفتار را کنیم.

## کلماتی که میخواستیم

- ۱ -

### آموزاك

ما چنانکه گفته ایم امسال را درباره زبان بسخنی نخواهیم برخاست . ولی چون گاهی بکلمه هایی نیاز پیدا کرده آنها را بکار می بریم ناگزیر باید معنی هر یکی را روشن گردانیم. یکی از آنها در این شماره کلمه «آموزاك» می باشد.

این کلمه را بجای «تعلیمات» میآوریم. تعلیمات چیست ۱؟  
میگویند: تعلیمات دینی، تعلیمات اخلاقی. «تعلیم» بمعنی آموختن است  
ولی از تعلیمات معنای دیگری می‌خواهند و اینست «آموختنها» نتوان گفت و  
باید «آموزاكها» گوئیم.

«آك» یکی از پسوندهاست که میگویند: خوراك، پوشاك و كيون را در  
جز از این دو کلمه نمیآورند. ولی ما میتوانیم آن را در همه جا بکار بریم و مثلا  
بگوئیم: خواناك و بیناك و كاراك و مانند اینها. چنانکه باید همین کار را با همه  
پسوندها و پیشوندها کنیم و همه را همگانی کنیم.

اما معنی «آك» برای روشنی آن باید گفت که ما يك «خوردنی» داریم و يك  
«خوراك». خوردنی بمعنی «چیزیکه توان خورد یا شایسته خوردنست» میباشد  
و خوراك بمعنی «چیزیکه میخورند و برای خوردنست» مثلا در ایران جو خوراك  
مردم نیست. نه اینکه نتوانند خورد یا شایسته خوردن نیست بلکه نمیخورند و  
برای خوردن مردم نیست. یا مثلا: عبا در ایران دیگر پوشاك نیست باین معنی  
که دیگر نمی‌پوشند و آن برای پوشیدن نیست.

«آموزاك» هم بهمین معنی است: چیزهاییکه می‌آموزیم (یاد میدهیم) و  
خود برای آموختن میباشد. همچنین «خوراك» و «بیناك» و مانند اینها را در نوشته  
های خود بهمین معنی خواهیم آورد.

## -۲-

### زند

برای «شرح» بکلمه فارسی نیاز مندیم. راست است تا کنون در نوشته‌های  
خود آنرا با کلمه‌های «روشن گردانیدن» و «باز نمودن» رسانیده‌ایم ولی اینها



معنی‌های مجازیست. سپس هم در همه‌جا نتوان آورد. اینست میباید کلمه‌ای برای آن برگزید، و چون در زبانهای کهن ایران «زند» باین معنی بوده اینست آنرا بکار خواهیم برد.

يك نکته که همیشه باید در دیده داشت اینست که کلمه‌ای که برگزیده میشود ریشه باشد و بتوان از آن شاخه‌ها یا جدا شده‌هایی پدید آورد. یکی از چیزهایی که زبان را بهتر خواهد گردانید همینست. از این هم شاخه‌هایی جدا خواهیم کرد: زندیدن، می‌زندیم، بزندیم، بزند، زندیده، زندنده و مانند اینها. «این سخن را نيك بزندیم».

اینکه «زند» نام يك ایلی است و یکخانده پادشاهی از آن برخاسته زبانی بکار ما نخواهد داشت. اما نام کتاب زردشت که «زند اوستا» خوانده و زبان آنرا هم زند میگویند، هر دو نادرست است. نام آن کتاب «اوستا» بوده و شرحی را که میداشته بنام زند میخوانده‌اند. ما اکنون کتاب زردشت را اوستا می‌نامیم و زبان آن نیز «زبان زند» می‌باشد. دانشمندان اروپا نیز همین را پذیرفته‌اند و در نوشته‌های خود بکار می‌برند.<sup>۱</sup>

### -۳-

#### شدسیدن، سهیدن، سترسیدن، هناییدن

در شماره سوم امسال زیر عنوان «پیشنهاد و درخواست» نوشتیم «کلمه حس که در فارسی بکار می‌برند بچند معنی می‌آید. از جمله بدو معنی می‌آید که اگرچه نزدیک بهم است یکی نیست و ما باید آنها را جدا گیریم و برای هر کدام نام دیگری آوریم» سپس مثل آورده گفتیم: «شما يك جانور سهمگین رامی‌بینید

۱- پیمان سال ۶: ۳۹۴-۳۹۵

وازان می‌رسید، و یک سخن درشتی را از کسی می‌شنوید خشمناک می‌گردید، و خوراک خوشمزه‌ای را می‌خورید ولذت می‌پیرید. در این مثلها هم دیدن و شنیدن و چشیدن را حس می‌خوانند و هم خشم و ترس و لذت را، در حالی که دورشته از هم جداست و میتوان گفت اینها نتیجه آنهاست»، و گفتیم برای آن رشته «دریافت» را می‌داریم و برای رشته دوم هر کس نامی که باندیشه‌اش میرسد پیشنهاد کند. کسانی چیزهایی نوشتند: از جمله دکتر رشدی کلمه «چشا» را پیشنهاد کرد. آقای محمود عمادی از رضائیه یادآوری کرد که کلمه های (۱) پودات (۲) پولاب (۳) - دشس (۴) - سترسا در فرهنگها بمعنی حس آورده شده.

ولی ما خود به نکته دیگری برخوردیم و آن این که چه کلمه حس در عربی و چه کلمه دریافت در فارسی بغلط بکار می‌رود زیرا حس که آن را نام دیدن و شنیدن و سودن و چشیدن و بوییدن گردانیده‌اند و هنگامیکه می‌گویند فلان چیز از محسوساتست خواستشان آنست که بایکی از آن پنج چیز دریافته شود، و چون گویند فلان چیز از محسوسات نیست خواستشان اینست که با یکی از پنج راه دریافته نشود. اینرا بدینسان بکار می‌برند در جاییکه حس در زبان عربی (و همچنین دریافت در فارسی) معنایش همگانی تر از این میباشد. و مثلا توان گفت: «دردی دردم حس می‌کنم» (احسن بوجع فی قلبی). نیز بفارسی توان گفت: «دردی دردم درمی‌یابم». پس در دو مانند اینها که با چشم و گوش و دیگر افزارها دریافت نشود نیز از «محسوسات» است.

از این گذشته، یک غلط دیگری در میانست، و آن اینکه دیدن و شنیدن و بوییدن و سودن و چشیدن جز از دریافت می‌باشد. اینها خود هر یکی کاریست و دریافت از پی آن می‌آید. می‌گویند: دیدم و شناختم، آوازش شنیدم و دانستم کیست.

پس بکار بردن کلمه «حس» در این کارها درست نبوده و ما هم در فارسی کلمه دریافت را بآنها نتوانیم نام گزارد و چنانکه برای ترس و خشم و خوشی و

مانند اینها که رشته دوم است بنامی نیازمندیم که پیدا کنیم برای اینها که رشته یکم بودند نیز بنامی نیازمیداریم .

این بود جستیم و پیدا کردیم بدینسان:

۱- شدسیدن: دیدن و شنیدن و چشیدن و سودن و بوییدن فلان چیز را توان شدسید.

۲- سهیدن: خشم خشنودی لذت اندوه شور دو دلی گمان بیگمانی و مانند اینها. «سهه» بمعنی احساس.

سترسیدن: محسوس گردیدن، ماه در پشت ابراست و سترسنده (باسترسا) نیست و نتوان آنرا شدسید. ماد از پشت ابر در آمد و سترسید و می توان آنرا شدسید. «محسوس» بردن و «نام محسوس بودن» یک چیزی خود کاریست از سوی آن چیز و یک نامی نیازمند است و چنانکه آقای عمادی نیز یادآوری کرده در فارسی هم «سترسا» باین معنی بکار میرفته و اینجهان را «جهان سترسا» می گفته اند. اینست برای آن کلمه دیگری در بایست است و ما باید «سترسا» را رواج دهیم. چیزیکه هست باید اینگونه کلمه ها را چنان گردانیم که همه گونه جدا شده ها از آن بیاید. اینست ما ریشه آن را که «سترسیدن» باشد نوشتیم، و خودمان آن را بکار برده و جدا شده ها را خواهیم آورد.

۴- هناییدن: اثر کردن. چون گفتگو از خشم و خشنودی و گمان و مانند اینها می رفت و من میگفتم اینها «تأثر» است و باید کلمه ای که باین معنی باشد بگیریم و نام اینها گردانیم، و می گفتیم «سهیدن» بهمین معنی است آقای کیوان پور یادآوری کرد که «هنایش» بمعنی اثر و تأثیر است. گفتم: بآن در جای خود نیازمندیم و نتیجه این یادآوری شما آنست که آن را هم در نوشته های خود بکار بریم و رواجش دهیم. آن را در همه گونه تأثیر بکار بریم: «پزشك دارو داده ولی نهناییده»، و «سهیدن» را تنها در تأثیرهای دلی آوریم.

## گستراك . داراك . خواناك

در شماره هشتم معنی پسوند «آك» را روش گردانیده و گفتیم «خوراك» بمعنی «چیزهاییکه میخورند» و «پوشاك» بمعنی «چیزهایی که می پوشند» می آید و ما «آموزاك» را بهمان معنی (چیزهاییکه می آموزند) بكار میبریم. هم گفتیم باید باین پسوند رواج بیشتر داد و از آن کلمه های دیگر نیز پدید آورد. اینك چند کلمه را که در نوشته های خود بكار برده ایم در اینجا یاد میکنیم.

(۱) - گستراك : از گستردن ، «آنچه میگسترند (فرش)

(۲) - داراك : از داشتن ، «آنچه میدارند» (مال)

(۳) - خواناك : از خواندن ، «آنچه میخوانند» (کتاب و روزنامه و

مهنامه)<sup>۱</sup>

## سپهر

یکی از کلمه هاییکه در شعرها بسیار بكار رفته ولی معنای روشنی از آن خواسته نشده کلمه «سپهر» است. این را گاهی بمعنی چرخ و گاهی بمعنی آسمان و گاهی بيك معنی دیگری بكار برده اند در جاییکه هریکی از اینها خود نام داشته است.

ما آنچه درباره این کلمه درست میدانیم آنست که این را بمعنی «طبیعت»

۱- پیمان سال ۶: ۶۳۹

بکار بریم . زیرا کلمه طبیعت گذشته از آنکه بفارسی بیگانه است در جدا کردن کلمه‌هایی از آن نیز دشواری‌هایی هست .

اینست نیاز بسیار بیک کلمه فارسی در میانست و این کلمه خود فارسی و بهمان معنی است و تنها بکار بردن و شناخته گردانیدن در بایست است که می‌باید آن را ما بگردن گیریم .

می‌باید دانست طبیعت بدو معنی بکار می‌رود: یکی معنی بزرگ خود که اینجهان و دستگاه آن باشد. دیگری بمعنی خاصیت: مثلاً می‌گویند: «طبیعت فلان چیز اینست» ماسپهر را بآن معنی نخست خود خواهیم آورد. برای معنی دوم خواهش می‌کنیم کسانی که بک نام فارسی می‌شناسند یادآوری کنند و این خواهش را بیش از همه از آقای عمادی می‌کنیم که آگاهی فراوان در این زمینه‌ها می‌دارند.<sup>۱</sup>

## کلمه‌ها و جمله‌هایی که می‌گویند و معنایش را نمیدانند .

«... در این چندسال مابیشتر کشاکشمان بر سر کلمه‌ها و جمله‌هایی بوده که می‌گویند و معنایش را نمی‌دانند. هیاهوی تمدن فراموش نشده . شما چون روزنامه‌ای را می‌گرفتید در هر ستونی این کلمه را مییافتید. با کسی سخن می‌راندند آنرا پیایی می‌شنیدید «ما تازه پابدایره تهران گزارده‌ایم» «باید چهاراسبه بسوی تمدن شتافت» «گلهای تمدن دمیدن گرفته» کتابها می‌نوشتند و گفتارها می‌راندند ، و چون پیمان را آغاز کردیم ما را «ضد تمدن» نامیدند، ولی چون پرسیدیم «تمدن چیست؟!...» در اینجا بود که درماندند و بیکبار خاموش شدند و کلمه نیز از رواج افتاد. پس از آن هیاهوی ادبیات برخاست و آن نیز بدینسان خاموش گردید.

۱- پیمان سال ۶۸۱:۶

تنها اینها نیست . شما می‌توانید از زبان صد کلمه پیدا کنید که بکار می‌برند ولی معنای روشنی از آن نمی‌فهمند. «فرهنگ» که این همه بکار می‌رود پرسید معنایش چیست؟! «آزم» را پرسید. «ستیزه» را پرسید. پیشوند «فرا» که در کلمه‌های فراگرفت، فرارسید، فراهم، و فرارود و مانند اینها می‌آید، پیشوند «در» که در کلمه‌های درآمد، دررفت، درگرفت، درچید، دررسید، دریافت و مانند اینها بکار می‌رود پرسید بچه معنی است؟!

نیک میدانیم این سخنان بر بسیاری گران خواهد افتاد. کسانی که خود را دانشمند و نویسنده می‌شمارند و بگمان خود سر رشته اندیشه‌ها را در دست می‌دارند ما می‌گوییم نیروی فهمشان از کار افتاده . پیدا است که تا چه اندازه خواهند رنجید. لیکن چه باید کرد؟! آیا میتوان از ترس رنجش این و آن از گفتن راستی‌ها باز ایستاد؟! اینان اگر بکار خود پرداختندی ماتوانستیم نادیده‌شان گیریم و پرده از روی عیب‌هایشان برنداریم. ولی در جایی که با این عیب‌ها بکار توده می‌پردازند ما ناگزیریم عیب‌هایشان باز نماییم .

مازبان این جمله‌های پادرها و نتیجه‌های بدی را که از رواج اینگونه گفته‌ها رونموده روشن خواهیم گردانید و آنگاه دانسته خواهد شد که اینان چه زیان‌هایی را بتوده خود می‌رسانند، و چون نادانسته این بدی را می‌کنند باید بنویسیم و پرده از روی کاربرداریم که باشد که بسیاری از آنان چگونگی را بدانند و خود را کنار کشند...»<sup>۱</sup>

## بیماری زبان یا بیماری دلها

یکی از آشنایان می‌گوید: بکسی در تبریز و امدارم چند روز پیش تلگرافش رسید که پول خواسته بود. بتلگراف پاسخ نوشتم: «از پست می‌فرستم». خواستم

۱- پیمان سال و گفتار (گفته‌های پادرها ۳۴۳-۳۴۴)

این بود که نایکی دو هفته آماده کرده بفرستم . ولی چون تلگراف را نوشتم دیدم او معنای دیگری خواهد فهمید و چنین خواهد دانست که همین اکنون از پست میفرستم و به پستخانه رفته جستجو خواهد کرد . در زبان آذربایجان این دو معنی جداست. زیرا آنرا «گوندررم» و این را «گوندریرم» میگوییم. ولی در فارسی «میفرستم» بهر دو معنی بکار میرود.

خواستم بنویسم : «پس از چند روز میفرستم»، دیدم گذشته از آنکه هشت عباسی زبان دارد خواست مرا هم نرساند، و چه بسا که در چند روز پول بدست نیاید و نتوانم فرستاد و سختم دروغ در آید.

در میان اندیشه بیاد گفته پیمان افتادم که همیشه میگوید: «این زبان بیمار است و کار خود را با انجام نمی تواند رساند»، و ارج و جایگاه مهنامه و کوششهای آن در برابر اندیشه ام نیک هویدا گردید و هم در این میان دشواری آسان شد زیرا بیادم افتاد که آن آشنای تبریزی هم از خوانندگان پیمانست و زبان مهنامه را میداند و این بود با همین زبان نوشتم : «... از پست فرستم» و بیگمان خواستم فهمیده خواهد شد.

گفتم: تنها زبان بیمار نیست . دلها نیز بیمار است. آری فارسی که امروز می نویسند و سخن می گویند از فهماندن بسیاری از معنی ها ناتوان می باشد و این گونه هایی که ما برای کارهای آن (چه در گذشته و چه در اکنون) پیدا کردیم و یا پیدا آوردیم آنرا زبان بسیار توانایی می گرداند . ولی شما آنرا به بینید که مردم بجای آنکه خشنودی نمایند و این ها را یاد گرفته در گفته ها و نوشته های خود بکار برند، یکدسته سخت رنجیدگی می نمایند و رنجش خود را با این زبان به بیرون می آورند که بگویند: «این کاری بود که هر لغت نویسی می توانست کند ، شما بیجهت باینها مشغول می شوید.» یکدسته دیگری هم در آن اندیشه اند که اینها را بگیرند و برنگ دیگری انداخته و بنام خود چیزی نشان دهند . بدبختان از همه خوشی های جهان جز خود نمایی و رشک و پستی را نفهمیده اند .

ما زبانرا از بیماری بیرون آوردیم و خدایاری دهد که دلها را نیز بیرون  
آوریم.<sup>۱</sup>

## پرسشها و پاسخها درباره زبان

از سال ششم پیمان

پرسش:

خواهشمندم پرسشهای زیر را در یکی از شماره‌های مهنامه روشن  
نمایید:

۱- آینده - آبا - آبان - گونه دوم را که همواره مثلاً در (آبا میشود  
از نادرستی دغلاکاران چشم پوشید) بکار میبرید و با ریشه آمدن سازش ندارد  
معنای روشنترش چیست؟

۲- آرمنده - آرما - آرمان - گونه سوم را که در مهنامه جای ایدآل  
اروپایی بکار میبرید با آرمیدن چه نزدیکی دارد؟

۳- پیماینده - پیما - پیمان - گونه سوم که بعهد و میثاق شناخته شده  
کدام راست است؟

۴- زینده - زیبا - زیان - گونه سوم که بجای (ضرر عربی) بکار برده میشود  
بازستن چه پیوستگی دارد؟

مرند محمدتقی مخلص

پاسخ:

این بسیار باشد که دو کلمه که هریکی از جای دیگری می‌آید و معنی دیگری  
دارد هر دو يك گونه (شکل) پیدا کند مثل: ما از «جهیدن» «جهان» می‌آوریم

۱- پیمان سال ششم: ۴۲۳-۴۲۴



و از آنسوی «جهان» بمعنی گیتی نیز هست که در نخست «کیهان» بوده و اکنون بدینسان خوانده میشود و مانند اینرا در همه زبانها توان یافت.  
اما کلمه‌هایی که آقای مخلص شمرده در برخی از آنها جای گفتگوهست. زیرا «آرمان» که ما بمعنی ایدآل اروپایی بکار می‌بریم با سکون راء میباشد ولی «ارمان» که گونه سوم از آرمیدن آید با زبر راء باشد نیز از پیمودن یا پیماییدن گونه های دوم و سوم بدینسان آید: پیمایا، پیمایان<sup>۱</sup>.

## آرمان

آرمان را در فرهنگها بمعنی های پراکنده یاد کرده‌اند ولی ما خواستمان از آن معناییست که از کلمه ایدآل اروپایی خواسته میشود و آن را باین معنی دیگران برگزیده‌اند و چون برگزیدن بجاییست ما نیز می‌پذیریم<sup>۲</sup>.

## ورجاوند نامها

همه میدانند که چونشت زردشت برخاسته و مردمان را با فریدگار یگانه خوانده او را «آهورامزدا» (هرمزد) نامیده، و موسی عبری او را «بهوه» خوانده، و پاکمر داسلام عبری «الله» نام گزارده، و ما امروز «خدا» میخوانیم. اینها همه ورجارند نامهای آفریدگار است. باید همه را بزرگ گرفت و گرامی داشت و پاسدارانه رفتار کرد. باید دانست که بزرگترین نامیست و بزرگتزاز همه نامهایش گرفت. بدینسان که نامیتوان کمتر بر زبان راند، و اگر نیاز افتاده بکلمه‌های «آفریدگار» و «پروردگار جهان» و مانند اینها بس کرد؛ و درجا-های ناشاینده و در میان شوخیها و باگفتگوهای سبک آن را نیاورد، و از سوگند بآن چه راست و چه دروغ پرهیز کرد، و آن را با نامهای دیگری اگر چه نامهای برانگیختگان باشد بیکرشته نکشید، و بهنگام گفتن هوش داشت و این دانست که چه نام ورجاوند بزرگی بر زبان می‌رود...»

۱- پیمان سال ۶: ۱۵۸

۱- پیمان سال ششم حاشیه: ۵۳

« . . . کلمه‌های «ایزد» و «یزدان» در زبان فارسی از یادگارهای زردشتیگریست بدینسان که چون دین زردشت آلوده گردیده و پرستش مهر و ناهید و شهریور و مرداد و مانند اینها جا در آن برای خود باز کرده گویا اینان بوده که ایزد یا یزدان می‌نامیده‌اند و باشد که بمعنی دیگری بکار برده‌اند. هرچه هست اینها نامهای آفریدگار یگانه نیست و اکنون نیز نباید آنها را نام او دانست و بلکه باید آنها را دور انداخت و فراموش گردانید. چیزهای بسیاری هست که باید از میان بریم و فراموش کنیم و یکی از آنها اینهاست. کلمه‌هایی که هزارها سال نامهای بت‌های پنداری بوده چه سزااست که با آفریدگار یگانه گفته شود؟! . . .»

## دستور پیمان - یا دستور نوین

در پشت جلد‌های شماره های سال ششم پیمان (صفحه چهارم پشت جلد) ناسه شماره «فرهنگ پیمان» چاپ شده که همه کلمه‌های بکار رفته تا آنزمان را در بردارد و معنای آنها روشن گردیده است که ما این فرهنگ را با (فزونیها) در پایان کتاب آورده‌ایم.

از شماره چهارم. دستور پیمان یا دستور نوین چاپ گردیده که نخست از گذشته و گونه‌های سیزده گانه آن یاد شده که در پیش آورده شده و یاد - آوری گردیده که: «... برای نیک دانستن این دستور شماره‌های یک و دو سال پنجم دیده شود که در دو شماره پایان یافته و در پایان چنین آمده: «... اینها گونه‌های گذشته که در فارسی توان یافت و ما همه اینها را در نوشته‌های خود بکار می‌بریم ولی چون فارسی زبانان خودشان بسیاری از اینها را نمیدانند و در دستورهایی که آقای عبدالعظیم گرگانی و دیگران نوشته‌اند بیشتر اینها را

---

۱- پیمان سال ۶: ۱۱۳ و ۱۲۰ بخشی در گفتار

نشناخته‌اند بارها یادآوری می‌کنیم.

در پشت جمله شماره ششم گونه‌های سیزده‌گانه گذشته با سنجش آنها با ترکی آذربایجان آورده شده است وزیر آن افزوده شده:

«... چون گونه سوم یا همارگی امروز ناشناخته شده و فارسی زبانان آنرا نمی‌شناسند و گرگانی و دیگران گذشته از آنکه آنرا با گونه چهارم یا «همانزمانی» یکی پنداشته‌اند شش کس آنرا هم ندانسته و گفته‌اند همه شش کس نمی‌آمده اینست شش آنرا هم در پایین می‌آوریم:

من نوشتمی	ما نوشتیمی
تو نوشتی	شما نوشتیدی
او نوشتی	ایشان نوشتندی

در شماره هفتم گونه‌های اکنون آمده که اینها را در صفحه‌های پیش آورده‌ایم اینست دوباره نمی‌آوریم. لیکن از شماره هشتم چند چیز هست که باید بار دیگر آورده شود:

۱- داشتن: «داشتن که بمعنی «مالک شدن» بوده و اکنون بجای «کاریاور» می‌آید بیش از دیگر ریشه‌ها بهم خورده و گونه‌های گذشته و اکنون آن بیشتر نابسامان گردیده.

در دیگر ریشه‌ها که در گذشته گونه سوم (همارگی) فراموش شده و بجای آن نیز گونه چهارم (همانزمانی) را آورند، و مثلاً بجای «رفتی» نیز «میرفت» گویند در این ریشه داشتن گونه چهارم نیز فراموش گردیده و بجای هر دو از گونه‌های سوم و چهارم گونه یکم آورده شود و بجای خود گونه یکم هیچی نیست.

مثلاً در این سه جمله که از روی دستور پیمانست:

۱- «همه‌ساله گندم بسیار داشتی و به بینوایان دادی»

۲- «پول در دست میداشت و به بیچارگان می‌بخشید»

۳- «باغی خرید و آنرا داشت»

بازبان کنونی بجای دو جمله نخست باید گویند:

۱- «همه ساله گندم بسیار داشت و به بینوایان میداد»

۲- «پول در دست داشت و به بیچیزان تقسیم میکرد»

و بجای جمله سوم چون هیچ ندارند و باید بگویند:

۳- «باغی خرید و آنرا تملك کرد»

همیشه داشت را بجای «میداشت» بکار میبرند و در معنی خود داشت

در میمانند.

همچنین در اکنون که در دیگر ریشه‌ها «همارگی» (یا گونه یکم) را فراموش کرده‌اند و بجای آن نیز «همانزمانی» (یا گونه دوم) را آورند، و مثلاً بجای «رود» نیز «میرود» گویند، در «داشتن» داستان وارونه گردیده و در اینجا «همانزمانی» را فراموش کرده‌اند و بجای آن همانرگی آورند.

مثلاً ما میگوییم: «فلان باغی خریده است و هم اکنون آنرا میدارد»  
آنان بجای این میگویند: «فلان باغی خریده است و هم اکنون آنرا دارد»  
در دیگر ریشه‌ها بجای «رود» «میرود» می‌گفتند، و در این ریشه بجای «میدارد» «دارد» می‌آورند که بیکبار وارونه گردانیده‌اند.  
از انسوی برای خود «همارگی» کلمه نمی‌دارند و آن معنی را با «داشته باشد» می‌فهمانند.

مثلاً ما میگوییم: «چه بهتر است که آدمی باغی خرد و آنرا دارد و درختها بکارده...»

آنان بجای این باید بگویند: «چه بهتر است که آدمی باغی خرد و آنرا داشته باشد و درختها بکارده».

در همه جا چنین است و ریشه نابسامانی بسیار پیدا کرده. مثلاً ما از روی

سامان میگوییم: «آدمی باید همیشه اندیشه آینده کند و پول دارد و در بایسته‌های زندگی را از پیش بسیجد» آنان معنی درست «پول دارد» را نخواهند فهمید و خودشان اگر گویند باید بجای آن «پول داشته باشد» بیاورند.<sup>۱</sup>

۲- بودن : بسیاری از کارهای زبان فارسی از دو ریشه آید : کشتن کاریدن، هشتن هلیدن، گسیختن گسلیدن، شمردن شماریدن، دیدن بینیدن، نهفتن نهانیدن، گفتن گویندن، نوشتن نویسدن، ریختن ریزیدن و بسیار مانند اینها.

جدا شده‌ها برخی از آن ریشه و برخی از این ریشه آید: کیشتم، کشته شده، می‌کارد، بکار، هشتم، هشته شده، می‌هلد، بهل، همچنین در آن دیگرها.

یکی از نابسامانیهای زبان فارسی همین است. خود گویندگان کم میفهمند. ولی اگر بیگانه‌ای خواست زبان را یادگیرد دچار سختی‌ها شود. بچه‌گان نیز تا دیرگاه اینها را یاد نتوانند گرفت و دچار لغزشها گردند. یکی از پیرایشها در زبان فارسی برداشتن این نابسامانی خواهد بود که همه اینها یک ریشه‌ای گردند.

«بودن» نیز از اینهاست: بودن باشیدن، جدا شده‌ها برخی از آن و برخی از این آید:

بودم، بوده، باشد، باشند، باش.

ولی گاهی در این همه جدا شده‌ها را از یک ریشه آورند، و مثلاً بجای باشد و باشند نیز بود و بونده گویند.<sup>۲</sup>

«بودن» نیز که بجای «کاریاورد» می‌آید در این نیز نابسامانی و بهم خوردگی بیش از دیگر ریشه‌هاست و گونه‌های گذشته بیشتر بهم خورده.

در دیگر ریشه‌ها که در گذشته، گونه سوم (همارگی) فراموش شده و بجای

۱- پشت جلد شماره نهم سال ششم پیمان.

۲- پشت جلد شماره دهم سال ششم پیمان.

آن نیز گونه چهارم (همانزمانی) را آورند، و مثلاً بجای «رفتی» نیز «میرفت» گویند، در این ریشه (بودن) گونه چهارم نیز فراموش گردیده، و بجای هردو از گونه های سوم و چهارم گونه یکم آورده شود، و بجای خود گونه یکم هیچی نیست.

مثلاً در این سه جمله که از روی دستور پیمانست:

۱- «همه ساله گندم بسیار بودی و به بینوایان داده شدی»

۲- «پول در دستم می بود و به بیچیزان می بخشیدم»

۳- «آن باغ را خریدم و مرا بود»

بازبان کنونی بجای دو جمله نخست باید گویند:

۱- «همه سال گندم بسیار بود و به بینوایان داده شدی»

۲- «پول در دستم بود و به بیچیزان قسمت می کردم»

و بجای جمله سوم چون هیچ ندارند باید بگویند:

۳- «آن باغ را خریدم و مرا شد»

اما در اکنون چون آنرا از «باشیدن» آورند همچون دیگر ریشه ها است<sup>۱</sup>.

## نامهای کننده

در فارسی از هر ریشه سه گونه «کننده» توان آورد. مثلاً از گفتن: گوینده،

گویا، گویان، و از شنیدن: شنونده، شنوا، شنوان، توان آورد.

اینها هر یکی معنی دیگری دارد و در جای دیگری بکار رود بدینسان: در

جاییکه نگاهمان بیک کار ویژه و شناخته است «گوینده» یا گونه یکم را آوریم.

مثلاً سخنی را شنیده ایم و می پرسیم: «گوینده آن که بوده؟». آواز در می شنویم

می گوییم: «ببینید زننده در کیست؟».

۱- پشت جلد شماره یازده مهنامه پیمان سال ششم.

در جایکه نگاهمان بیک کار ویژه و شناخته‌ای نیست و میخواهیم توانایی‌کننده یا همیشگی کار را بفهمانیم «گویا» یا گونه دوم را آوریم: مثلاً می‌گوییم: «آدمی زبان‌گویا و گوش‌شنوا دارد و بنوشتن تواناست.» این‌گونه چون بکلمه دیگری پیوندد الف از آخرش افتد و سبک گردد: راهرو، سخنگوی، نمک‌ناشناس، دیرشنو، مفتخور و بسیار مانند اینها. در جایکه میخواهیم رویدادن کاری را در همان زمان (همانزمانیکه گفتگواز آنست) بفهمانیم «گویان» یا گونه سوم را آوریم: مثلاً «شتابان آمدند»، «نالان و گریان راه می‌رفتند».

اکنون اینها را بهم آمیخته‌اند و کمتر یکی را در جای خود آورند. ولی ما هر یک را جز در جاهای خودش و بمعنای خودش نیاوریم، و از هر ریشه‌ای همه این سه‌گونه را آوریم.

## گفتارهای زبان در سال هفتم پیمان

در سال هفتم مهنامه پیمان که آخرین سال آن مهنامه است چندین گفتار در پیرامون زبان چاپ شده که آنها را میآوریم.

پیمان سال هفتم از تیرماه ۱۳۲۰ آغاز میگردد و در خردادماه ۱۳۲۱ پایان میرسد. این دوره مهنامه بیش از شصت صفحه است که مانند کتاب شماره گزاریه شده و ما آن شماره گزاریه را در زیر گفتار آورده ایم چند گفتار هم در پشت صفحه چهارم روی جلد پیمان چاپ شده بود که آنها را نیز آوردیم در شماره های ۱ و ۲ و ۴ و ۶ این دوره فرهنگ پیمان چاپ شده که آنها را جداگانه و در پایان کتاب چاپ خواهیم کرد.





## کلمه‌هایی که می‌باید روشن گردانید

در زبان امروزی ما کلمه‌های بسیاری هست که معنای آنها نیک-روشن نیست و هرکسی آنها را بمعنی دیگری بکار می‌برد. در شماره‌های امسال در زیر همین عنوان گاهی از آنها سخن خواهیم راند.

### ۱- سپهر:

در شماره دوازدهم سال ششم این را یاد کرده گفتیم که گاهی بمعنی «چرخ» (فلک)، و گاهی بمعنی «آسمان»، و هنگامی بمعنی «طبیعت» بکار می‌برند، و گفتیم که معنی درست‌تر همین بازپسین (طبیعت) می‌باشد. دلیل این گفته، گذشته از آگاهی که از راه زبانهای کهن می‌داریم، آنست که چه چرخ و چه آسمان در فارسی نام می‌داشته و نیازی با آوردن «سپهر» در آن معنی‌ها نمی‌بوده. از اینسوی طبیعت باین معنی که خواست ما می‌باشد همیشه شناخته مردمان می‌بوده و ما می‌بینیم در همه زبانها نام می‌دارد. پس چگونه تواند بود که زبان کهنی همچون فارسی نامی برای آن نداشته باشد؟! .. همانا «سپهر» باین معنی می‌بوده، و این که در زمانهای بازپسین شاعران آنرا به معنی آسمان یا چرخ بکار برده‌اند از آن بوده که چون از روی پندارهای آنروزی خود چرخ یا آسمان را، همچون طبیعت، سرچشمه پیش آمده‌ها و کارهای جهان می‌دانسته‌اند، و اینها

را همه باهم نزدیک می‌شمارده‌اند نامهایشان را نیز بهم آمیخته‌اند. چنانکه گاهی نیز نام «زمانه» یا «روزگار» یا «جهان» را بمعنی طبیعت آورده‌اند.

پس از بیرون آمدن شماره ۱۲ آقای ابوالقاسم آزادنامه‌ای فرستاده و در آن شعری را از یکی از شاعران یاد کرده که سپهر را بکار برده و در آن شعر نیز معنی طبیعت را از آن کلمه توان فهمید:

سپهر آینه عدلست و شاید هر آنچه از تو بیند وا نماید

هر چه هست ما «سپهر» را در معنی درست خود که طبیعت باشد بکار می‌بریم. اما «طبیعت» بمعنی «خاصیت»، هم آقای محمود عمادی و هم آقای ابوالقاسم آزاد، کلمه «مونه» را یادآوری کرده‌اند که در همه فرهنگ‌ها به همین معنی آورده شده و در شعرها نیز بکار رفته.

لیکن من يك چیز دیگری بیاد می‌آورم، و آن این که مادر فارسی يك کلمه «خیم» نیز می‌داریم که بمعنی خلق و خصلت بکار می‌رود: «دژخیم، خوش خیم، و مانند این‌ها». کنون ببینیم میانه خاصیت با خلق یا خصلت چه جدایی هست...؟ زیرا اگر میان این‌ها جدایی نیست ما خواهیم توانست همان «خیم» را در معنی «خاصیت» هم بکار ببریم و نیازی بکلمه دیگری نداریم.

می‌باید این را نيك اندیشید. در نگاه نخست چنین پیداست که در میانه آنها جدایی نیست. زیرا ما «خیم» آنرا می‌گوییم که در نهاد کسی نهاده شده و نشانه‌های آن، خواه و ناخواه، نمودار می‌گردد، مثلاً شك یکی از خیمهاست. باین معنی يك چیزی در نهاد بسیاری از کسان نهاده شده که نیکی یا فزونی دیگران را دوست ندارد و اینست چون نیکی یا فزونی از کسی دید دلگیر گردد. و خواه و ناخواه، آزرده‌گی نماید و زبان بیدگویی باز کند. این معنی خیم است. آیا «خاصیت» نیز همین نیست...؟

من تنها می‌پرسم و خواستم آنست که کسانی که می‌خواهند در این باره چیزی بنویسند و بفرستند. بویژه کسانی که از روانشناسی هم آگاهی میدارند

و میتوانند آموزا کهای آن دانش را هم در این زمینه‌ها بدیده گیرند.

این خود نکته‌ایست که ما در جستن و برگزیدن کلمه‌های فارسی نباید در بند آن باشیم که هر کلمه‌ای که از عربی میداریم و بکار می‌بریم در برابر آن يك فارسی پیدا کنیم. بلکه باید در بند این باشیم که در برابر هر يك معنایی يك نام فارسی بگذاریم. این را برای آن می‌گوییم که بسیاری از کلمه‌های عربی که ما میداریم فزون‌تر است و می‌توانیم از آنها بی‌نیاز گردیم. برای مثال کلمه «انصاف» را یاد می‌کنم. این کلمه را يك معنای جدایی نیست. می‌گوییم: «فلانكس انصاف دارد. دلیل که میشود، می‌پذیرد». این همان «راستی پژوهی» است. می‌گوییم: «فلان با هم‌باز خود با انصاف رفتار میکند». اینجا بمعنی داد‌گریست. شما چون نيك اندیشید ما «انصاف» نام معنایی نمیداریم و نیازی بداشتن يك کلمه فارسی در برابر آن نخواهیم داشت. باشد کسانی بگویند: گرفتیم که «خاصیت» با «خلق و خصلت» یکیست چه زیان خواهد داشت که در فارسی هم دو نام برای آن داریم؟ می‌گوییم: تا يك جدایی را بدیده نگیریم بودن دو نام بی‌هوده خواهد بود. زیانش هم اینست که معنی‌های پنداری پدید می‌آورد. (چنانکه کلمه انصاف این کار را کرده است).

اینها را می‌نویسم تا دانسته شود که در جستجوی کلمه‌های فارسی و پیدا کردن و رواج دادن آنها چه باریك بینی‌هایی باید شود امروز که خواسته میشود زبان نيك گردد و از آشفتگی بیرون آورده شود نباید چنین کرد که بدتر از بد گردد.

## ۲- همانا

این را کسانی بجای «البته» یا «یقیناً» بکار می‌برند. ولی درست نیست. این کلمه در پهلوی بسیار بکار می‌رود، و معنی درست آن، چه در پهلوی و چه در کتابهای پیشین فارسی، «چنین برمی‌آید» است. مثلاً گفته میشود: «این

رفتاریکه شما با من مینمایید همانا آزرده‌گی در دل میدارید». ما نیز همیشه در اینمعنی بکار می‌بریم.

در فارسی، نزدیک باین، دو کلمه دیگری هست: یکی «گویا» و دیگری «گویی». این دو هم هر یکی معنای دیگری دارد. گویا بمعنی «گمان می‌رود» است: «فلانکس در اینجا می‌بود ولی گویا رفته است.» گویی (یا تو گویی یا تو گفتی) معنی «مانستن» را رساند. «از هر سو چراغها می‌درخشید تو گویی روز روشن بود». میباید جدائی میانه این سه کلمه را نیک فهمید و هر کدام را جز در جای خودش بکار نبرد. چنانکه گفتیم «همانا» در جایست که از کردار یا گفتار کسی یا از پیش آمده‌های دیگری، بودن یک کاری یا چیزی فهمیده شود. مثلاً کسی سخنان پریشان میگوید و رفتارش بیخردانه است. گفته شود: «همانا دیوانه شده». «گویا» در جایست که خود گوینده گمان می‌برد و چنان می‌فهمد. گویی تنها برای ما نانیدن است.

### ۳- مون

در شماره یکم گفتیم آقایان عمادی و آزاد «مونه» را بمعنی خاصیت (یا طبیعت یک چیزی) یادآوری کرده‌اند که در فرهنگها باین معنی نوشته‌اند و در شعرها نیز آمده. لیکن گفتیم «خیم» که در آدمی بمعنی خصلت یا خلق بکار می‌رود خود بهمان معنی است، و آیا با بودن آن بکلمه دیگری نیاز هست یا نه و از خوانندگان پاسخ خواستیم.

از خوانندگان نوشته‌ای نرسیده، ولی چون «خیم» یا «خصلت» یا «خلق» اگرچه از دیده باریک بینی همان خاصیت است، لیکن چون در اندیشه‌ها بآن معنی دیگری داده میشود و بهر حال یک جدایی در میانه فهمیده می‌گردد از اینرو بکلمه دیگری که بمعنی خاصیت باشد نیاز هست و چون کلمه «مونه» در فرهنگها و شعرها شناخته می‌باید همان را برگزینیم و بکار ببریم. تنها چیزی که

هست آنست که هاء در آخر کلمه‌های فارسی پسوند است و باید از آن يك معنی دیگری فزونتر از معنی خود ریشه خواسته شود و در اینجا چنان معنایی فهمیده نمیگردد. از اینرو خود ریشه را که «مون» باشد میگیریم که اگر درجایی نیاز افتد پسوند هاء را با خرش آورده «مونه» هم توانیم گفت<sup>۱</sup>.

برای همین معنی کلمه‌های دیگری نیز یادآوری شده و از جمله آقای ابراهیم کاویان (از لار) کلمه «سرشت» را و آقای ناصر روایی (از خلخال) «درایش» را بهمین معنی یادآوری کرده‌اند.

میگوییم: «سرشت» گذشته «سرشتن» است که بمعنی خمیر کردن بکار میرود. سرشت بمعنی خمیره آورده میشود و معنی خاصیت نیز از آن توان فهمید. ولی معنی خود کلمه نیست.

«درایش» از ریشه «درآیدن» است که در فرهنگها بمعنی تأثیر کردن آمده و بهر حال از معنی خاصیت جداست. از آنسوی ما چون کلمه «درآمد» را بمعنی «دخل» بکار میبریم اگر بخواهیم جدا شده‌ها از آن بیاوریم یکی از آنها «درآیش» خواهد بود. از اینرو نیز بکار بردن آن در معنی «خاصیت» بی‌زیان نخواهد بود.

چنانکه آقای عمادی یادآوری کرده‌اند در فرهنگها ده کلمه بیشتر را بمعنی طبیعت یا خاصیت آورده‌اند ولی بیشتر آنها درست نیست و بهر حال چون در درست گردانیدن زبان یکی از پایه‌ها اینست که هر کلمه‌ای يك معنی و هر معنایی يك کلمه دارد از اینرو بآنها نیازی نخواهیم داشت<sup>۲</sup>.

#### ۴- کراد، سگالاد، نویساد، باهماد

اینرا یکبار هم گفته‌ایم رویش زبان‌های آریایی و بزرگ گردیدن آنها

۱- مثلاً یکی از معنای هاء کوچک است و ما توانیم در جاییکه این معنی را می‌خواهیم «مونه» بگوییم.

۲- پیمان سال ۷: ۱۸۹-۱۹۰

از دو راه باشد: یکی از راه افزوده شدن پیشوند و پسوند، دیگری از راه بهم پیوستن کلمه‌ها (ترکیب). پیشوند و پسوند در این زبانها ارج بیشتری دارد. امروز برای بزرگی فارسی و رویش آن باید پیشوندها و پسوندها نیک روشن گردد و بسیار بکار رود. ما در چند سال پیش یکبار از اینها بگفتگو پرداختیم. ولی همه آنها را ننوشتیم. چنانکه شمرده‌ایم بیش از چهل پیشوند و پسوند هست که باید از همه آنها سخن رانیم. باشد که امسال بآنها پردازیم. در اینجا برای روشنی چند کلمه‌ای که نیاز بداشتن آنها پیدا کرده‌ایم یکی را یاد میکنم:

ما در فارسی يك پسوند «آر» میداریم که بسیاری يك کار یا پیاپی بودن آنها رسانند. مثلا دیدار، گفتار، رفتار، کشتار، جستار و مانند اینها. «دیدن» یکبار دیدنت ولی «دیدار» دیدن بسیار است. «گفتار» گفتن بسیار است و همچنین آن دیگرها.

این یکی از پسوندهایست که روان نیست و در همه‌جانی آید ولی مایباید روانش گردانیم و در همه جا بیاوریم. مثلا پرسیتار، شنیدار، نوشتار و مانند اینها نیز که نیاز باشد بیاوریم.

يك پسوند دیگری هم نیازمندیم که «باهم بودن چند تن را برای يك کاری» برساند و آن پسوند «آد» است. مثلا روزنامه‌ای برپاشده و چندتنی باهم گردیده‌اند که آنها بنویسند. اکنون آنها را «هیئت تحریریه» می‌نامند ولی اگر فارسی بخواهیم باید گفت «نویساد».

چندتا آبروپلان بهوا رفته‌اند که باهم بپرند باید گفت «پرادی» پدید آورده‌اند. چندتن نوازنده باهم مینوازند باید گفت «نوازادی» میباشند. همچنین درماندهای اینها.

بنازگی گفتگو میشد که «جمعیت» را چه بگوییم؟! .. گفته شد در فارسی کلمه‌های «دسته» و «گروه» هست. لیکن در باریك بینی دیده شد هیچیکی از

اینها معنی خواسته شده را نمیرساند. زیرا «جمعیت» گروهی یا دسته‌ای را می‌گوییم که برای انجام يك امری با هم شده باشند و این معنی در «گروه» و «دسته» نیست.

گفتیم نخست اینرا بیانید که در فارسی برای «جمع بودن» کلمه‌ای نیست. «گرد آمدن» و «گرد هم آمدن» معنی دیگری میدارد و آنگاه از دو بسا سه کلمه پدید می‌آید. پس می‌باید نخست کلمه‌ای برای این داشت.

معنی درست آن «با هم بودن» یا با هم شدن است. ولی می‌باید آن را برویه کار (فعل) انداخت و «با همیدن» گفت و در همه جا آورد «با همیدند» و «با دشمن جنگیدند».

يك کلمه «فراهم» نیز میداریم و میتوان از آن هم «فراهمیدن» آورد: «در میدان فراهمیدند».

هر دو را میتوان آورد و هر یکی را در جای خود بکار برد و اگر بخواهیم جدایی که میانه این دو خواهد بود نيك فهمیم باید معنی «فرا» روشن گردد. این یکی از پسوند هائیکه معنایش بیکبارتاریك گردیده و کسی آنرا نمیداند. «فرا» پیوسته بودن را رساند: «فرا شهر دزی می‌بود» (کنار شهر، پیوسته بشهر)، «پشت فرا دیوار داد» (پشت بدیوار پیوسته گردانید) «فراهم نشستند» (پیوسته بهم). اینکه بتازگی می‌نویسند: «فرا خواند» دلیلست که معنی کلمه را نمیدانند. باید پرسید: چه معنایی از «فرا» میخواهید؟!.

جدایی میانه «فراهمیدن» و «باهمیدن» آنست که در آن یکی تنها در یکجا و پیوسته بهم بودن خواسته میشود، چه این یکجا بودن برای اندیشه‌ای باشد و چه نباشد، ولی در «باهمیدن» باید اندیشه و خواست نیز یکی باشد. بهتر گویم: در «باهمیدن» دلها نیز یکیست، در «فراهمیدن» تنها تنها یکیست.

ما بهر دو از اینها نیاز مندیم و می‌باید هر دو را بکار ببریم و شناخته و روان



گردانیم. از آنسوی ما خواهیم توانست از «باهمیدن» «باهماد» بیاوریم که درست بمعنی «جمعیت» (جمعیت‌های سیاسی و اجتماعی) خواهد بود.

سپس گفتگو از کلمه‌های «حوزه» و «کمیسیون» و «کمیته» و «کنگره» بمیان آمد. گفتیم: «حوزه» بآن معنی که خواست شماست و يك بخش از «جمعیت» را باین نام میخوانید بهتر است «برخ» خوانده شود.

اما آن سه کلمه اروپایی، آنها در خود زبانهای اروپا بهر معنایی که هست و از هر ریشه‌ای که می‌آید باشد به بینیم شما آنها را بچه معنی می‌آورید تا برایش کلمه درست کنیم.

«کمیسیون» چند تنی را می‌گویند که برای «دقت» کردن در يك چیزی با هم باشند. دقت کردن در فارسی «نگریستن» یا «درنگریستن» است و میتوان از همان پسوند «آد» بهره جست و آنرا «نگراد» گفت.

همچنین «کمیته» چند تنی را می‌گویند که برای انجام کارهایی با هم باشند. میتوان از ریشه «کردن» و از پسوند «آد» بهره جست و «کراد» نامید. همچنین «کنگره» گروهی را می‌گویند که برای سگالیدن (شور کردن) در يك زمینه‌هایی گرد آیند و میتوان آنرا «سگالاد» نامید.

اگر شما بخواهید از این پسوند بهره نجوید در فارسی برای اینها کلمه‌ای پیدا نخواهید کرد و بهمین انگیزه است که تاکنون نامی از فارسی بجای آنها آورده نشده است.

یکی گفت: این کلمه‌ها - کراد، سگالاد - بگوشها ناآشناست. گفتیم کمیته و کنگره و کمیسیون نخست چنین بوده و چون بکاررفته آشنا گردیده.<sup>۱</sup>

## درباره زبان

### پس از پیراستن آراستن

-۱-

اگر کسانی در روزنامه های کهن فارسی از «اختر» استانبول و «حکمت» مصر و «جبل المتین» کلکته جستجو کنند خواهند دید آرزوی پیراستن زبان فارسی در دل های ایرانیان از پنجاه سال پیش پیدا شده و هنوز در آن زمانها کسانی میخواستند در نوشته های خود جز کلمه های خود فارسی بکار نبرند.

تاریخچه این کار از آن زمان آغاز شده بود و سپس در زمان مشروطه چون روزنامه ها بسیار شدند و نویسندگی رواج بیشتری یافت، یکی از زمینه ها که هر چند گاه یکبار بمیان آمدی همین می بود. ولی در آن زمان این را جز یک آرزوی دوری نمی شمردند و گفتار نویسان تنهاییک یا دو گفتار بس می کردند و پافشاری نموده نمیشد. تا پس از هنگامی آقای ابوالقاسم آزاد که از هندوستان بازگشته بود آنرا دنبال کرد و بانوشتن گفتارهای پیایی پافشاری در این باره نمود.

از این زمان ارج کار بیشتر گردید و کسان بسیاری از جوانان و دیگران بهواداری از آن برخاستند ولی از آنسوی یکدسته هم ایستادگی در برابر آن نمودند و ناهمد استانی نشان دادند.

تا این هنگام گفتگو رویه دانشی بخودنگرفته بود. سخنانی می رفت ولی از هیچ سود لیل درستی یاد نمیشد. هواداران پیراستن زبان بیش از همه ایران - دوستی را پیش میکشیدند و خواستشان بیش از همه زنده گردانیدن کلمه های باستان ایرانی می بود. از اینسوی اینان هم تنها بناخستودی بس می کردند و یا زبانهای فرانسه و انگلیسی را که با زبان لاتین آمیخته می باشد پیش میکشیدند

و آمیخته بودن يك زبان را با کلمه‌های بیگانه عیب آن زبان نمیدانستند.

بدینسان گفتگو ناانجام میماند. در نوزده سال پیش که من بتهران آمدم در بیشتر انجمن‌ها این زمینه بمیان می‌آمد و سخنانی از دوسو گفته میشد. من چون از آن زمان زبانشناسی را دنبال میکردم یکی هم باین زمینه پرداختم و از جستجوی خود باین نتیجه رسیدم که زبان فارسی دچار چند گونه نابسامانیست.

نخست در نتیجه آمیختگی با کلمه‌های بیگانه آزادی و جدا سری خود را از دست داده. زیرا در سایه آن آمیختگی کسانی که بخواهند فارسی را یاد بگیرند باید زبان عربی را نیز یاد بگیرند و چون عربی زبان بسیار سختیست همین جلوگیر بزرگی می‌گردد.

در ایران که درس خوانان همگی عربی میخوانند. پس از سالها رنج بردن، باز در نوشتن زبان خود دچار لغزشها میشوند و بجای «کافی» «مکفی» و بجای «منجی» «ناجی» می‌نویسند و بسیار مانند این‌ها رو میدهد.

دوم توده انبوه چون این کلمه‌های بیگانه را یاد گرفتن نمی‌توانند میانه ایشان با درس خوانندگان در زبان دوری بسیار پدید می‌آید و آنان از گفته‌ها و نوشته‌های اینان بی‌بهره می‌مانند. راست است در بسیار جاها زبان نوشتن از زبان توده جداست ولی هیچ جا دوری تاباین اندازه نیست.

سوم زبان گوهر خود را از دست می‌دهد. زیرا زبان برای اینست که گوینده بمیانجیگری آن اندیشه خود را بشنونده بفهماند، و این در جایست که زبان یا میانجی، خود شناخته باشد و گرنه نتیجه بدست نخواهد آمد. سخن همچون آینه است که باید بنماید ولی خود نمایان نباشد. باید کلمه‌ها چندان آشنا باشد که شنونده بخود آنها پردازد و یکسر بامعنی روبرو گردد.

از اینروست که هر زبانی باید مرز دارد و کلمه‌های بیگانه ناشناس بآسانی بآن راه نیابد، و گرنه جمله‌ها خود ناشناخته گردیده و نتیجه‌ای را که بایستی دهد نخواهد داد.

فارسی را قرن‌ها جز در سخن‌بازی ( شعر و سجع و قافیه و جناس و مانند این‌ها) بکار نبرده‌اند و اینست کسانی که يك کتابی را می‌خوانند بیشتر با کلمه‌ها و جمله‌ها کار می‌دارند و بآنها می‌پردازند و اینست عیب را در نمی‌یابند. ولی ما اگر زبانرا برای معنی خواهیم این عیب را در آن پدیدار خواهیم دید. چون کلمه‌های بیگانه را هوش بسوی زبان بازاست و هر گوینده و یا نویسنده‌ای تواند هر زمان که خواست کلمه‌های تازه دیگری بکاربرد نتیجه این، آن شده که هر شنونده نخست باید بخود سخن پردازد و کلمه‌های آنرا بفهمد و پس از آن بر سر معنی رود و اینست آنچه می‌گوییم «زبان گوهر خود را از دست می‌دهد».

زبان نه، هر چیز دیگری، هنگامی آنچه‌ست که مرز دارد و درش بروی چیزهای بیگانه باز نباشد. مثلاً شمایکمن شیر خریده و در شیشه‌ای بخانه آورده‌اید. آن تاهنگامی شیر است که در شیشه بسته باشد و کسی آزاد نباشد چیزهای دیگری بآن بیامیزد. ولی اگر در شیشه باز است و بچگان آزادانه یکی يك کاسه آب بآن وارونه میکند و دیگری چند مشت خاك میریزد و سومی سر که بآن می‌آمیزد دیگر آنرا شیر نتوان نامید و گوهر شیری از آن نتوان چشم داشت.

یکزبانی که درهای آن بروی کلمه‌های بیگانه باز است نتوان آنرا يك زبان دانست. زیرا هر نویسنده‌ای تواند آنرا برنگ دیگری اندازد. چنانکه شما اگر کتابهای فارسی را با هم سنجید جدایی بی‌اندازه در زبان آنها خواهید یافت. مثلاً شاهنامه با کلیله و دمنه؛ آیا میتوان آندو را در یکزبان شمرد؟! آیا کسیکه فارسی را از روی یکی از آنها یادگیرد تواند که آن دیگری را هم بخواند و بفهمد؟!..

اما آمیخته بودن کلمه‌های لاتینی با زبانهای فرانسه و انگلیسی و دیگر زبانهای اروپایی که دلیل می‌آورند آنها داستان دیگری داشته‌اند. زیرا آن زبانها خود از لاتین و از ریشه‌های دیگری پدید آمده‌اند نه اینکه کلمه‌های لاتینی سپس آمیخته شده باشد. مثلاً زبان فرانسه از سه ریشه گال و لاتین و فرانک

پدید آمده. هنگامیکه رومیان لشکر بنگال برده و آنجا را گشاده و سربازان خود را نشیمن داده‌اند و سپس هم تیره‌های فرانک بآنجا درآمده‌اند، از بهم آمیختن این سه نژاد مردم فرانسه و از بهم آمیختن زبانهای آنان زبان فرانسه پدید آمده. این جزا از داستان فارسی است که خود زبان درست و جداگانه بوده و بی آنکه نیازی باشد کلمه‌های عربی بآن راه یافته‌اند.

آنگاه در زبانهای اروپایی هرچه شده در هزار سال پیش شده و پایان رسیده و گذشته، که دیگر امروز درهای آن زبانها باز و بی‌پاسبان نمی‌باشد و چه در انگلیس و چه در فرانسه و چه در دیگر جاها هیچکس این نتواند کرد که يك ديکسیونر لاتینی را بجلو خود گزارد و هرچه کلمه‌های تازه‌ای خواست بردارد و بزبان خود درآمیزد. ولی در فارسی بآنچه تا کنون آمیخته شده بس نمیکنند. بلکه نویسندگان هنر خود می‌شمارند که هر زمان کلمه‌های تازه دیگری از زبانهای بیگانه گرفته بفارسی بیاورند هر معنای نوی که پیدا میشود نامی برای آن جزا از زبانهای بیگانه نمی‌جویند. تنها عربی هم نیست. چون خواندن زبانهای اروپایی رواج گرفته کسانی از آنها نیز کلمه‌ها می‌گیرند و بفارسی می‌آمیزند و هیچ جا ندارد که ماکه از عربی دانان آن کار را سزا می‌شماریم از فرانسه دانان و انگلیسی دانان سزا شماریم.

سپس به تاریخچه در آمدن کلمه های عربی بفارسی پرداخته دیدم انگیزه این کار جز يك هوس بی‌ارجی نبوده. در آن هنگام چنین پنداشته میشد که در آمدن کلمه های عربی بفارسی نتیجه چیرگی اسلام بایران بوده و این را يك زیانی از سوی آن دین می‌شمارند. ولی من جستجو کرده و دیدم چنان پنداری بیجاست. زمانی که اسلام در ایران رواج گرفته تا چند قرن فارسی در پاکی خود باز میمانده و تنها برخی کلمه‌هایی که چون در فارسی پاسبندش نمی‌بوده (همچون زکوة و حج و جهاد و مانند اینها) خود آنها را می‌آورده‌اند و این اندازه از یکسو ناگزیری و از یکسو بی‌زیان می‌بوده است. ولی سپس در قرنهای چهارم و پس از آن يك

انگیزه دیگری برای رواج کلمه‌های عربی در فارسی پیدا شده . بدینسان کسانی که عربی را نیک یاد نمی گرفته‌اند که با آن کتاب نویسند و یا شعر گویند و از این راه ازدانش خود بهره بردارند چنین می کرده‌اند که فارسی نویسند یا گویند ولی در آن میان کلمه‌ها یا جمله‌های عربی درآمیزند و بدینسان هنر خود را بمردم نشان دهند. چنانکه همین کار را کسانی در زمان مابازبانهای اروپا می نمودند. چون آنها را چندان یاد نمی گرفتند که کتاب نویسند و یا گفتار پردازند برای خودنمایی در میان فارسی کلمه‌ها و جمله‌های فرانسه یا انگلیسی می آوردند.

از این جستجوها نتیجه آنرا گرفتم که باید کلمه‌های بیگانه را از زبان ایران بکنارراند و در این باره گفتارهایی در برخی روزنامه‌ها نوشتم. ولی برای این کاریک راهی بایستی بود. زبان یک چیز ساده‌ای نیست که هر کس تواند دست بآن یازد. پدید آمدن یک زبان از چند هزار کلمه و بهم بستگی این‌ها بیکدیگر، بیش از ساخته شدن یک اتومبیل از چند صد تا افزار جنبه دانشی پیدا می کند و بدانسان که باز کردن و بستن یک اتومبیل یا یک ماشین دیگری را بهر کس نتوان سپرد، درست گردانیدن یک زبان را هم بهر کسی نتوان باز گذاشت. همین بکنار گردانیدن کلمه‌های بیگانه آسانترین و ساده‌ترین بخش درست گردانیدن زبان می باشد و با اینهمه برای این آیینی بایستی و گرنه بجای سودزبانها از آن پدید آمدی.

گواه این سخن در همان زمانها پیدا شد. زیرا کسانی که بسر خود باین کار برخاستند و به گفته خودشان به پارسی سره پرداختند، دیده شد که آنچه نوشتند فهمیدنی نبود و چنان شد که همگی از آنها بیزاری نمودند.

مراهی که در این کار بدیده گرفتیم چنین بود که بکنار کردن کلمه‌های عربی کم کم پردازیم. بدینسان که نخست بآنها که در برابرشان فارسی‌های شناخته می‌داریم پرداخته کنار گردانیم. همچون سؤال و جواب و مکالمه و بشارت و موت و حیات و از این گونه که بسیار فراوان می بود. سپس بکلمه‌هایی که فارسی-

هاشان چندان شناخته نمی باشد پرداخته و یکایک فارسی هارا شناخته گردانیده از عربیها بی نیاز شویم . پس از همه برخی کلمه هایی که بسیار شناخته است و خود رخت فارسیگری بخود پوشیده ، همچون فهم و طلب و کلمه و جمله و مانند این ها همچنان باز گزاریم . این بود راهی که ما برای پیراستن زبان از کلمه های عربی بدیده گرفتیم و بکار زدیم و چنانکه خوانندگان آگاهند بیک نتیجه نیکی رسیدیم .

این درباره زبان توده می بود . درباره دانشها و ادارها و کلمه هایی که در اینها بکار می رود یک انجمنی بایستی بود که سرکشی بآن نامها را بگردن گیرد .<sup>۱</sup>

## -۲-

در گفتار پیش باز نمودم که چگونه در زبان فارسی نابسامانیهایی یافتیم که یکی از آنها آمیختگی با کلمه های بیگانه می بود ، و اینک نابسامانیهای دیگر را می شمارم .

دوم: بی آنکه نیازی باشد بسیاری از ریشه ها پاکار یا اور ( فعل معاون ) آورده می شود: خنده کرد، گریه نمود، درخواست کرد، ناله کرد. پافشاری نمود ، زندگی کرد، ستایش نمود، نگرهش نمود و بسیار مانند اینها که باید گفت : خندید، گریست ، درخواست ، نالید، پافشرد، زیست ، ستود، نکوهید . چون کلمه های عربی را آورده و با کار یا اور بکار برده اند ، ( هم چون : سؤال کرد، عفو نمود، تناول فرمود، تقاضا کرد، و مانند اینها ) کم کم کلمه -

های خود فارسی رانیزبان حال انداخته‌اند.

این رفتار، گذشته از آنکه، بی‌هیچ سودی، مایه درازی جمله‌ها میشود در سایه آنکه کلمه‌های «کرد» و «نمود» و مانند اینها بسیار می‌آید زبان زشت می‌گردد.

سوم: بسیاری از کلمه‌ها نیروی خود را از دست داده و توگویی به تنهایی معنی خود را نمیتواند فهمانید که باید همیشه آن را همراه کلمه دیگری آورد: عدل و داد، ظلم و ستم، مظلوم و تار، اغماض و چشم پوشی، مسرت و شادی ضرور زبان، و بسیار مانند اینها.

«طریق عدل و داد و بذل و کرم می‌پیمود و علما و دانشمندان را تعظیم و توقیر می‌فرمود و طوایف امم را از خوان احسان خویش محظوظ و بهره‌ور می‌گردانید» «آن غار بغایت مظلوم و تار بود» «کار و بار عالم از نسق و انتظام بر افتاد و قواعد ظلم و جور شیوع و رسوم نهب و غارت وقوع یافت».

اینها از یک کتابیست که من در دسترس میداشتم (ریاض السیاحه) و کسانی اگر بجویند بیشتر کتابها بهمین شیوه نوشته شده و روزنامه‌ها نیز همین شیوه را میداشته‌اند.

چهارم: بسیاری از کلمه‌ها معنای ریشه‌ای خود را رها کرده و در یک معنی بیگانه دیگری بکار می‌رود: بخشیدن بمعنی «قسمت کردن» بوده میگفته‌اند: «نان به گرسنگان بخشید» (بآنان قسمت کرد) و اکنون هم «بخش» بمعنی قسم یا قسمت بکار می‌رود، ولی خود ریشه از این معنی بیرون افتاده، که گاهی آنرا بمعنی «آمرزیدن» (عفو کردن) می‌آورند و میگویند: «گناه او را بخشید»، و گاهی بمعنی «دادن» (عطاء) بکار می‌برند و میگویند: «بفلان اسبی بخشید». در جاییکه هر دو از «آمرزیدن» و «دادن» کلمه فارسی میدارد و نیازی با آوردن آن کلمه در این معنی‌ها نیست و از آنسوی برای «قسمت کردن» کلمه فارسی نیست و آن نیاز سختی بکلمه خود میدارد.



از اینگونه است «فرمودن» که بمعنی «امر کردن» بوده و اکنون آن را رها کرده (و تنها کلمه «فرمان» در آن معنی باز مانده) و بمعنی «گفتن» و یا بمعنی های دیگری می آید.

نیز از آنگونه است «نمودن» که بمعنی نشان دادنست (و «نمایش» بهمان معنی بکار می رود). ولی آنرا رها کرده و بمعنی «رویدن» و «بالا آمدن» بکار می رود: «سبزه دمید»، «آفتاب دمید». از اینگونه نمونه های دیگر نیز هست. پنجم: در بسیاری از کلمه ها معنی ریشه آن بدیده گرفته نمی شود. مثلاً کلمه «نگران» از ریشه «نگریستن» است (نگاه کردن) و خود رویه سوم از رویه های «نام کننده»<sup>۱</sup> می باشد، و از اینرو معنی درست آن «کسیکه در میان يك کاری مینگرد» است. «نگران ایستاده بود» (ایستاده بود و در آن میان بایستاد و آنسو می نگرید)، ولی اکنون آن را از معنی خود بیرون برده اند و در همه جا بمعنی «بیمناک و دل نا آسوده» بکار می برند: «برادرم سفر کرده از او بسیار نگرانم». «دیشب نگران خوابیدم و خوابهای آشفته دیدم».

از اینگونه است «خسته» که از «خستن» می آید و آن بمعنی «زخم اندک رسانیدن» می باشد، ولی اکنون «خسته» را بمعنی «درمانده» و «فرسوده» بکار می برند.

نیز از اینگونه است «ارزان» که از «ارزیدن» می آید. این نیز رویه سوم از نام کننده است و برای آنکه معنی درست آن روشن گردد باید بیاد آورد که ارزیدن چیزی به چیز دیگری با يك ارج داشتن آن دو تواند بود. کسیکه میگوید: «این کتاب بصدریال ارزد» معنای سخنش آنست که کتاب با صدریال در يك ارج است ولی کلمه «ارزان» در اینمعنی بکار نمی رود و شما چون

---

۱- نام کننده (یا اسم فاعل) در فارسی بسه رویه آید: گوینده، گویا، گویان. رونده، روائ، روان. برای معنی هر یکی از اینها و جای بکار بردن آنها شماره یکم سال ششم پیمان دیده شود. (درسات ۴۱۱ همین کتاب)

بگویند: «این کتاب بصد ریال ارزان است» معنایش آن خواهد بود که ارج کتاب بیشتر از صد ریال می باشد.

يك مثل دیگر: شما کارشناس آورده اید که ارزش یابهای يك خانه ای را بشما بگوید و او بهای خانه را ده هزار ریال دانسته بشما می گوید: «این خانه بده هزار ریال ارزد». با این جمله خواست او دانسته خواهد شد. ولی اگر بجای «ارزد» کلمه «ارزان» را که از همان ریشه است بیاورد و چنین گوید «این خانه بده هزار ریال ارزانست» معنی دیگری خواهد بود.

برای روشنی این سخن باید دانست که کالاییکه يك بهایی خرید یا فروش میشود یکی از سه حال تواند بود.

۱- کالا و بها هر دو بيك ارج - این همان «ارزنده» یا «ارزان» است و آن کلمه باید در اینجا بکار رود.

۲- کالا ارجدارتر و بها کمتر - این همانست که «ارزان» میخوانند و خود نادرست میباشد.

۳- کالا کم ارجتر و بها بیشتر - این همانست که «گران» میخوانند (و آن نادرست است).

نیز از اینگونه است کلمه «بیخود» که بمعنی «بی انگیزه» (یا بیجهت) بکار می برند. می گویند «بیخود بد اخلاقی میکند» در جاییکه معنی درست و ریشه ای آن «نابهوش و از خود بیرون رفته» میباشد: «از بس هراسیده از خود بیرون رفته بود و بیخود سخنانی می گفت».

یکی دیگر از مثالهای این نابسامانی «پرستیدن» است. این ریشه بیکبار سامان خود را از دست داده. معنی خود ریشه نخست «بندگی کردن» (خدمت کردن) بوده و «پرستار» بهمان معنی بازمانده، و ما میتوانیم آنرا بيك معنی بهتری (که بيك چیزی پرداختن و پروای آن داشتن باشد) بیاوریم و معنی درست آن همین خواهد بود. لیکن دیگران ریشه را در بيك معنی ناروشن دیگری بکار